

اسطوره اژدها کشی در اوستا و متون حماسی

دکتر رضا اشرفزاده^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

مهدخت شاه بدیعزاده^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

(تاریخ دریافت: ۹۹ / ۴ / ۹ / تاریخ پذیرش: ۹۵ / ۴ / ۹)

چکیده

اسطوره کشته شدن اژدها توسط گرشاسپ، یکی از نخستین روایات افسانه و حماسی اژدها کشی است که جنبه‌های اساطیری آن، در اوستا و هم در بسیاری از روایات متأخر حفظ شده است. بی گمان این کردار پهلوانی، منشاء شکل‌گیری بسیاری از افسانه‌های اژدها کشی در سنت حماسی ملی است و می‌توان آن را کهن‌الگویی به شمار آورد که اژدها کشی دیگر شهر یاران و پهلوانان بر پایه آن ساخته و پرداخته شده است. هر چند این عمل پهلوانی در گذر از اسطوره به حماسه، به منظور انطباق هر چه بیشتر با جهان فکری و اندیشه‌های ایران عهد اسلامی، تغییراتی را پذیرا شده است، شالوده و بنیان اساطیری خود را همچنان حفظ کرده و به صورت یک سنت پهلوانی تداوم یافته است.

واژه‌های کلیدی: گرشاسپ، اسطوره، حماسه، تاریخ.

مقدمه

اسطوره‌ها بازتاب واقعیتی ژرف هستند و به صورتی نمایشی دریافت‌های غریزی ما را باز می‌نمایند، علاوه بر این اسطوره‌ها جمعی و اشتراکی‌اند و از این طریق به زندگی اجتماعی حس کامل بودن و با هم بودن می‌دهند. مردم بومی هر سرزمین و در واقع تمام تمدن‌ها، مجموعه اسطوره‌های خودشان را دارند، ما به نظر می‌رسد که بسیاری از آنها، تصویرها و بن‌مایه‌های مشترکی هستند که در دیگر جوامع تکرار می‌شوند.

یکی از اسطوره‌های بسیار رایج در فرهنگ هند و اروپایی اسطوره‌ای است که ایزد - پهلوانی، اژدها نمایی را می‌کشد، افسانه اژدها کشی از گذشته‌های دور تا کنون به گونه‌های بی‌شمار و گزارش‌های گوناگون در اساطیر و حماسه‌ها و قصه‌های مردمان سراسر جهان بازگو شده است. داستان فریدون و ضحاک، ایندرا و ورترا، هرقل و هیدارا، زیگفرید و فافنر و بیوولف و گردنن نمونه‌هایی چند از روایات مشهور هند و اروپایی این اسطوره‌اند. وجود روایات مشابه در مجموعه اساطیر دیگر مردمان از چین گرفته تا بابل و از آفریقا گرفته تا برزیل، نشان دهنده گسترده‌گی و پراکندگی این اسطوره است.

در روایات اساطیری و حماسی ایران نیز شمار زیادی از پهلوانان اژدها کش را داریم که معروف‌ترین آنها عبارتند از: فریدون، گرشاسپ یاسام، رستم، گشتاسپ، اسفندیار، بهمن، اردشیر بابکان، بهرام گور، بهرام چوبین و... علاوه بر اینان، ایزدانی چون بهرام، تشر، آذر، مهر، سروش و حتی خود اهورا مزدا نیز اژدر اوژند.

مسئله اژدها کشی در اساطیر و حماسه‌های ملی یک مضمون تکرارشونده است که به ویژه گونه اساطیری آن «محتوای دینی و آیینی دارد و با رویدادهای کیهانی و معتقدات مربوط به آفرینش و رستاخیز مرتبط است» (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۲۳۸) تاملی در ساختار این روایات نشان می‌دهد که معمولاً مقصود از اژدها، موجودی اهریمنی و آسیب رساننده به آدمیان و دان و دهشن اهورایی است که برای برقراری آرائش در پهنه گیتی به دست یلی نامور یا ایزدی پیروز گر از پای در می‌آید.

تکرار روایت اژدها کشی در اساطیر ملل مختلف، چه ایرانی و چه غیر ایرانی ما را به تأمل وا می‌دارد که این همه روایت‌های مختلف افسانه اژدها کشی چگونه پیدا شده‌اند و

آیا همه آنها گونه‌های متفاوت یک اسطوره ابتدایی محسوب می‌شوند یا هر کدام افسانه مستقلی هستند؟ دکتر بهمن سرکاراتی معتقدند که: «ترتیب تاریخی برای افسانه‌ها قائل شدن و کرونولوژی روایات اساطیری را بازشناختن یا باز ساختن برای افسانه‌ها قائل شدن و کرونولوژی روایات اساطیری را بازشناختن یا بازساتن امری است یاوه، چون با این برداشت، شیوه و روشی را که در بررسی‌های تاریخی معتبر است، ناخودآگاهانه و بررسی‌های اساطیری به کار می‌بندیم و به ناچار به بیراهه می‌رویم. باید توجه داشت که میان تاریخ و اسطوره تفاوت بنیادی وجود دارد، تاریخ گزارش راستین و مستند رویدادی است که در زمان معین و فقط یک بار اتفاق افتاده است، در صورتی که اسطوره بازگویی یک تصور ذهنی است از رویدادی که در گیتی یا حداقل در ذهن آدمی همواره اتفاق می‌افتد و خواهد افتاد و تکرار این رویداد به ناچار به تکرار بازگویی آن منجر می‌شود، از این روست که اگر از یک اسطوره حتی صد روایت گوناگون داشته باشیم؛ به نظر من باید بدون توجه به تاریخ انشا و پردازش آن، هر صد روایت را اصیل و واقعی می‌پنداریم، چون اسطوره گزارشی بی زمان از یک واقعه‌ی بی زمان است.» (همان: ۲۴۷)

بنابراین اسطوره‌ رویارویی پهلوان و اژدها می‌تواند «تعبیری از تقابل رویارویی هزاران واقعیت متضاد و دو گانه‌ای زندگی و گیتی و ذهن آدمی باشد» (همان: ۲۴۹)

تقابل روشنی و تاریکی سیری و گرسنگی، جوانی و پیری، داد و بیداد، آزادگی و بندگی و بالاخره شکوه‌مندترین پهلوان پهلوانان و مخوف‌ترین اژدهایان یعنی زندگی و مرگ.

اسطوره‌ اژدها کشی و گرشاسپ یکی از نخست‌ترین روایات افسانه‌ای و حماسی اژدها کشی است که جنبه‌های اساطیری آن هم در اوستا و هم در بسیاری از روایات متأخر حفظ شده است. در تحقیق پیش رو در پی دستیابی به پاسخ این سؤال هستیم که آیا روایت رویارویی گرشاسپ با اژدها، سرچشمه داستان کشی در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران می‌باشد یا خیر؟ بدین منظور ابتدا این گزارش را در متون مختلف بررسی می‌کنیم و در نهایت به جمع بندی مطالب و نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت.

اوستا

یکی از برجسته‌ترین کردارهای پهلوانی گرشاسپ در اوستا، اژدها کشی اوست که نخست بار در بند دهم از نهمین فصل یسنا آمده است: «جوانی دلیر، مجعد موی و گرزور که پیروز گشت بر آن پتیاره شاخدار که اسبان را می‌بلعید، مردان را می‌بلعید، آن اژدهای زرد زهرآگین با آماسی از زهر زرد به بلندی نیزه‌ای، اژدهایی که گرشاسپ نیمروز بر پشت او در دیگی خوراک پخت تا آن عضویت از شدت گرما عرق کرد جنید و دیگ آب جوش را برگرداند و گرشاسپ پر هنر، هراسان به سوی جهید.» (ایسنا، ۱۳۸۷: ۱/ ۶۳-۱۶۲)

از آن جایی که احتمالاً این بخش از اوستا «در دوره هخامنشیان یعنی تقریباً در قرن چهارم قبل از میلاد نگارش یافته» (کرستین سن، ۱۳۸۸: ۷۶) می‌توان آن را کهن‌ترین یاد کرد اوستا از این قهرمان اسطوره‌ای دانست.

اژدهایی که به دست گرشاسپ کشته می‌شود، در اوستا سرور یعنی شاخوار نامیده شده است، ماجرا این گونه اتفاق می‌افتد که گرشاسپ، هنگام نیمروز بی آن که بداند در دیگی آهنین بر پشت اژدهایی که رباینده اسب‌ها و آدمیان بوده، غذا می‌پخته و چون گرما بر این موجود اهریمنی غلبه کرده، ناگاه از جای جسته و آب جوشان درون دیگ را ریخته است؛ گرشاسپ ابتدا لحظاتی از بیم گزند اژدر خود را، عقب کشیده، اما سرانجام او را کشته است. همین روایت با اختلافی در چهل و یکمین بند زامیاد یشت و یکبار هم در رام یشت آمده است. (یشت‌ها، ۱۳۵۶: ۲، ۱۷۳ و ۱۵۰)

گرشاسپ از ایزد وای می‌خواهد تا این کامیابی را به او ارزانی دراد که بر «سرور» چیرگی یابد؛ ایزد وای (باد) نیز او را کامروا می‌گرداند.

متون زردشتی

در بسیاری از متون روایت اژدها کشی گرشاسپ آمده است، چنان که یکی از متون از کشتن «مار شاخدار» به عنوان یکی از کردارهای «بزرگ و ارجمند» گرشاسپ یاد کرده است، (مینو می‌خرد، ۱۳۶۴: ۴۵) در سرآغاز کتاب هفتم دینکرد نیز از کشته شدن «مار شاخدار اسب اوبار مرد اوبار» (بهار، ۱۳۸۷: ۲۰۸) به دست گرشاسپ سخن رفته است.

علاوه بر این دو کتاب که اشاره‌ای مختصر به این موضوع داشته‌اند، متون دیگری از جمله: روایت پهلوی، روایات داراب هرمز دیار، سد در نثر، سد در نظم بندهشن و کتاب نهم دینکرد به صورت مفصل و مشروح به اژدها کشی گرشاسپ پرداخته‌اند.

در کتاب نهم دینکرد که از آن به‌عنوان سرآمد همه کتب پهلوی (معین، ۱۳۶۳: ۸/۱) یاد کرده‌اند، به گناه گرشاسپ یعنی کشتن آتش و ابراز پشیمانی او از این کار ناشایست اشاره شده است و سپس ضمن بر شمردن اعمال پهلوانی وی نظیر کشتن اژدهای شاخدار، از آمرزش گرشاسپ به پایمردی زرتشت و رهایی‌اش از دوزخ سخن به میان آمده است. (نیرگ، ۱۳۶۸: ۲۹۵-۲۸۱).

در کتاب روایت پهلوی، گرشاسپ پهلوانی‌های خود را بازگو می‌کند و از اورمزد تقاضای بخشش دارد: «روان گرشاسپ گفت که: ای هرمزد، مرا بیمارز و برترین زندگی (بهشت) را به من ده؛ زیرا اژدهای شاخدار اسب اوبار و مردم اوبار را کشتم که دندانش به اندازه بازوی من بود و گوشش به اندازه چهارده نمد و چشمش به اندازه گردونه‌ای بود و بلندی شاخش به اندازه شاخه‌ای بود. به اندازه نیمروز بر پشت اوهمی تاختم تا سرش را به دست گرفتم و گریزی بر گردنش زدم و او را کشتم و اگر آن اژدها را نمی‌کشتم، پس همه آفریش تو نابود می‌شد و توهرگز چاره‌ی اهریمن نمی‌دانستی. (روایت پهلوی، ۱۳۷۶: ۳-۲۹).

همچنین در کتاب «سد در نثر» که به زبان فارسی ولی دنباله روایات زرتشتی در اوستا و پهلوی است، گزارشی در این‌باره است. بر اساس مندرجات سد در نثر، هنگامی که اهورامزدا روان گرشاسپ را در حالتی رنج‌آور و دردناک به زرتشت نشان می‌دهد، زرتشت به سبب سابقه نیک وی، به وساطت می‌پردازد؛ گرشاسپ نیز که از دوزخ بسیار در هراس است از اورمزد می‌خواهد که وی را بیمارزد و بدین منظور به خدمات شایسته و اعمال پهلوانی‌اش اشاره می‌کند. یکی از آن اعمال کشتن اژدهای شاخدار است: «پس روان گرشاسپ ایزد تعالی را نماز برد و گفت: ای داداروه، افزونی مرا به بهشت ارزانی کن که اندر جهان اژدهایی را بکشتم که هر مردی و چارپایی را که دیدی فرو بردی و به دم خویشتن می‌کشیدی و هر دندان که در دهان وی بود چون باهوی (بازوی) من بود، هر

چشمی چندانی بود که گردونی و هر سروی (شاخی) چندان بود که هشتاد رش بود. من از بامداد تا نماز پیشین بر پشت وی می‌دویدم تا سر او باز دست آوردم، به گرز سر او به خنجر جدا کردم و چون در دهان او نگاه کردم، هنوز مردم از دندان او در آویخته بودند و اگر من آن اژدها را نکشتمی، همهء عاملم خراب کردی و جانوران نیست شدند و هیچ کس را آن قوت نبود که او را بتوانستی کشتن.» (سد در نثر، ۱۹۰۹: ۸۶).

سد در نظم بندهش که در اصل روایت منظوم سد در نثر است نیز همان روایت سد در نثر را به صورت منظوم بازگو می‌کند. در بیان اژدهاکشی گرشاسپ از زبان روان وی خطاب به اورمزد چنین آمده است:

همان که بر مهربان بی‌نیاز	باستاد بر پای و برده نماز
که‌ای پاک یزدان ببخشا مرا	بده جای ما را بهشت اندرا
بدان کرفه کان اژدهایی ژیان	بکشتم که بود او بالای جهان
سر آن بلا بود هشتاد یاز	چو دندان هر یک ستونی دراز
دو چشم مراوراز گردن فزون	شدی آتش از روی او را برون
هم از مردم و جانور چارپای	به فرسنگ در دم کشیدی زجای
به دم برفکندی عقاب از هوا	جهانی تبه شد از [آن] اژدها
زگیلی سپر هرپیشیش فزون	کز او تیر و شمشیر گردان زبون
درازش چندان که ناید شمار	بترسد ز آواز او دشت و غار
چو بر پشت او تاختم از دمش	ز صبح [تا] گه شام دیدم سرش
به گرز گران دادم او را شکست	بکردم تن او به شمشیر پست
همانگه جدا کردم از تن سرش	چو خنجر نهادم به روی اندرش
به دندانش آویخته مردمان	بدند چون که دانه بود در دهان
گر آن اژدها را نمی‌کشتمی	جهان جمله زیروز بر کردمی
شدی نیست ز او مردم و جانور	که کشتی چنان اژدهای بر
ز آن مزد بخشای ما را گناه	بده در بهشت برین جایگاه

(به نقل از: رضی، ۱۳۸۱: ۳/ ۱۶۳۹)

دفتر یکم از کتاب «داراب هرمزدیار» نیز در بردارنده‌ی روایت اژدها کشی گرشاسپ است که البته باید آن را ترجمه‌ی فارسی همان عبارات کتاب «روایت پهلوی» دانست (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۲۶۵) که پیش از این ذکر کردیم.

متون تاریخی

تأمل در مطالب اساطیری متون تاریخی نشان می‌دهد که نویسندگان این کتاب‌ها توجه ویژه‌ای به ثبت احوال شهر یاران و پهلوانان داشته‌اند. بنابراین این گونه آثار می‌توانند اطلاعات اساطیری مستند و قابل اعتنایی را در مورد پهلوانانی چون گرشاسپ در اختیارمان قرار دهند با این تفاوت که برخلاف متون پهلوی و اوستا که بیشتر به کردارهای پهلوانی گرشاسپ پرداخته‌اند و در نهایت اختصار از تبار وی سخن گفته‌اند، مؤلفان متون تاریخی بیشتر بر نسب نامه‌ی گرشاسپ تکیه و تأکید داشته‌اند و یاد کرد چندانی از کردارهای این یل بی‌همتای خاندان سام ندارند.

تاریخ بیهقی یکی از معدود متون تاریخی است که به این اثر اشاره کرده و باید گفت که روایت تاریخ بیهقی، شباهت بسیاری با مندرجات اوستا دارد. ابوالفضل بیهقی که بر خردپذیر بودن اخبار گذشته و راست گو بودن راوی سخت تأکید دارد، ضمن این که از اخبار دیو و پری یاد می‌کند و آن‌ها را خرافات می‌داند، شاهد مثالی که برای نشان دادن باور خویش درباره‌ی این قبیل افسانه‌ها می‌آورد، روایتی عامیانه است از اسطوره‌اژدها کشی گرشاسپ در اوستا که از زبان «هنگامه [سازان]» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۷۱۲) شنیده است. او می‌نویسد: «بیشتر مردم عامه‌اند که باطل مسمتت را دوست‌تر دارند. چون اخبار دیو و پری و کوه و غول بیابان و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی همچون گردآیند و وی گوید: در فلان دریا، جزیره‌ای دیدم و پانصد تن جایی فرود آمدیم در آن جزیره و نان پختیم و دیگ نهادیم، چون آتش تیز شد و تبش بدان زمین رسید از جای برفت. نگاه کردیم، ماهی بود...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱/ ۷۱۳).

این روایت نشان می‌دهد که این افسانه، در دوره‌ی بیهقی (سده پنجم) در خراسان نقل محفل قصه‌گویان و هنگامه‌سازان بوده و از اقبال عمومی برخوردار بوده است.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان این داستان را به اختصار نقل کرده است: «چنان بود که به شهر «یاره کوه» ازدهایی پدید آمده بود که پنجاه گز بود و آن نواحی تا به دریا و صحرا و کوه و وحوش از بیم او گذر نتوانستند کرد و ولایت باز گذاشتند و او تا به ساری بیامدی. مردم طبرستان پیش سام شدند و حال عرضه داشتند. سام بیامد، ازدها را از دور بدید و گفت: بدین سلاح با او هیچ به دست ندارم. سلاحی بساخت و ازدها آن وقت به «دیه‌الارس» نزدیک دریا بود. او را به جایگاهی که «کاه کلاده» می‌گویند، دریافت ازدها سام را بدید، حمله آورد. سام عمودی بر سر ازدها زد که فروشد و بانگی کرد که هر کس که با سام بودند از هول آن بانگ بیفتادند و دم خویش گرد می‌کرد تا سام را میان گیرد. چهل گام سام بازجست. ازدها تا سه روز می‌جنبید، بعد از آن هلاک شد. هنوز بدان موضع سبزه البته نمی‌روید و اثر برقرار است» (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۸۹).

دو کتاب تاریخ سیستان و مجمل التواریخ نیز به اختصار از ازدها کشی گرشاسپ در روزگار سلطنت ضحاک سخن گفته‌اند. مؤلف ناشناخته تاریخ سیستان می‌گوید: «از بزرگی و فخر اوی (گرشاسپ) یکی آن بود که به روزگار ضحاک که هنوز چهارده ساله بیش نبود، یکی ازدها را که چند کوهی بود تنها بکشت به فرمان ضحاک.» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۵) مؤلف مجمل التواریخ هنگام روایت پادشاهی ضحاک و جهان پهلوانی گرشاسپ، نکته‌ای تازه به این روایت می‌افزاید و آن دشمنی ضحاک با گرشاسپ است که او را به قصد آن که هلاک گردد به کشتن ازدهای «شکاوند کوه» فرستاده است: «او (گرشاسپ) را به قصد آن که هلاک گردد به کشتن ازدر فرستاد.» (مجمل التواریخ و القصص: ۱۳۱۸: ۴۰).

حماسه‌های ملی

یکی از کردارهای پهلوانی گرشاسپ که در گذار از اسطوره به حماسه به تنی چند از دیگر پهلوانان ایران به ویژه یلان خاندان سام منتقل شده، ازدها کشی اوست. این انتقال کردار را که نخستین بار در شاهنامه می‌بینیم در سایر حماسه‌های ملی هم می‌توان دید. یعنی برخی دیگر از پهلوانان حماسی نیز همچون پدر یا نیای خود گرشاسپ یک یا چند ازدها را از میان برداشته‌اند.

در بین این آثار شاهنامه که سرآوردترین متن حماسی ایران به شمار می‌آید، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا کهن‌ترین متن حماسی ایران بعد از اسلام است که پیرامون گرشاسپ سخن گفته و به دست ما رسیده است. سرگذشت بسیاری از یلان نامور اوستا و متون پهلوی در شاهنامه روایت شده اما در این میان برخی را چون آرش و گرشاسپ بخت یار نبوده که خامه‌توان مند استادتوس، اسطوره‌دلپذیرشان را بازگو کند. یکی از دلایل نپرداختن فردوسی به اسطوره گرشاسپ شاید این باشد که شاهنامه حول محور وجود رستم می‌چرخد و حکیم توس برای نشان دادن عظمت و قدرت رستم و نیز «به منظور نگهداشت نظم و وحدت داستانی شاهنامه، اسطوره‌گرشاسپ را که با آوردن آن، در بخش‌هایی از پادشاهی ضحاک و فریدون، روند روایات شاهنامه، از مسیر ملی خود بیرون می‌افتاد و به گزارش پهلوانی‌های گرشاسپ می‌پرداخت، در حاشیه قرار داده است.» (آبدنلو، ۱۳۸۸: ۳۷۹) از طرفی اگر فردوسی می‌خواست به روایات پهلوانان سیستان، غیر از رستم بپردازد، طبعاً باید علاوه بر گرشاسپ، داستان‌های سام و فرامرز و برزو ... را نیز به نظم می‌کشید و در این صورت شاهنامه به جای مجموعه تقریباً وحدت‌مند و منظم کنونی، اثری پر از روایت‌های پراکنده پهلوانی می‌شد که مسلماً از نظر محققان و منتقدان امروزی در خور انتقاد بود.

در شاهنامه نبرد سام (بدن حماسی گرشاسپ) با اژدها دوبار آمده است؛ یک بار از زبان خود سام در بخش «نامه فرستادن سام به نزدیک شاه منوچهر» که در آن نامه از شهریار می‌خواهد که با پیوند پسرش زال با رودابه موافقت کند و ضمن آن به پهلوانی‌های خود از جمله کشتن اژدها در کشف رود اشاره می‌کند:

چنان اژدها کوز رود کشف	برون آمد و کرد گیتی چو کف
زمین شهر تا شهر پهنای او	همان کوه تا کوه بالای او
جهان را از او بود دل پر هراس	همی داشتندی شب و روز پاس
هوا پاک دیدم ز پزندگان	همان روی گیتی ز درندگان
ز تفس همی پر کرکس بسوخت	زمین زیر زهرش همی برفروخت
نهنگ دژم برکشیدی ز آب	به دم درکشیدی ز گردون عقاب

زمین گشت بی‌مردم و چارپای
 چو دیدم که اندر جهان کس نبود
 به زور جهاندار یزدان پاک
 میان را بیستم به نام بلند
 به زین اندرون گرزهی گاوسر
 برفتم به سان نهنگ دژم
 مرا کرد پدر و دهر کوشنید
 ز سر تا به دمش چو کوه بلند
 زبانش بسان درختی سیاه
 چود و آبگیرش پر از خون دو چشم
 گمانی چنان بردم ای شهریار
 جهان پیش چشمم چو دریا نمود
 زبانش بلرزید روی زمین
 بر او بر زدم بانگ بر سان شیر
 یکی تیر الماس پیکان خدنگ
 چو شدد و خته یک کران ازدهانش
 هم اندر زمان دیگری همچنان
 سد یگر زدم بر میان زفرش
 چو تنگ اندر آورد با من زمین
 به نیروی یزدان گیهان خدای
 زدم بر سرش گرزهی گاو چهر
 شکستم سرش چون ت زنده پیل
 به زخمی چنان شد که دیگر نخاست
 کشف رود پر خون و زرداب شد
 همه کوهساران پر از مرد و زن

همه یکسر او را سپردند جای
 که با او همی دست یارست سود
 بیفکندم از دل همه ترس و باک
 نشستم بر آن پیل پیکر سمند
 به بازو کمان و به گردن سپر
 مرا تیز چنگ و وراتیزدم
 که بر ازدها گرز خواهم کشید
 کشان موی سر بر زمین چون کند
 ز فر باز کرده فگنده به راه
 مرا دید غریب و آمد به خشم
 که دارم مگر آتش اندر کنار
 به ابر سیه بر شده تیره دود
 ز زهرش زمین شد چو دریای چین
 چنان چون بود کار مرد دلیر
 به چرخ اندرون را ندیدم بی‌درنگ
 بماند از شگفتی به بیرون زبانش
 زدم بر دهانش بیچید از آن
 برآمد همی جوی خون از جگرش
 بر آهختم این گاو سر گرز کین
 بر انگیختم پیلتن راز جای
 بر او کوه بارید گفتمی سپهر
 فرو ریخت زو زهر چون رود نیل
 ز مغزش زمین گشت با کوه راست
 زمین جای آرامش و خواب شد
 همی آفرین خواندندی به من

جهانی بر آن جنگ نظاره بود که آن اژدها زشت پتیاره بود
مرا سام یک زخم از آن خواندند جهان زر و گوهر بر افشانند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۳۳/۱۰۳۱-۹۹۴)

گرشاسپ گرز و اوستا را در شاهنامه، در نوه او سام یک زخم باز می‌یابیم که مانند نیای خود اژدهایی را با همان صفات و کیفیت می‌کشد؛ بر طبق این داستان، سام در گرزوری لقب یک زخم را در ارتباط با همین اژدها به دست آورده بود و از این جا می‌توان نتیجه گرفت که لقب گرزوری گرشاسپ نیز در اصل به ماجرای اژدهای کشی او ارتباط داشته است.

گزارش فردوسی از این اژدها کشی به وضوح یادآور توصیفات اوستا و برخی متون پهلوی از اژدهای سرور است که با گرز گرشاسپ کشته می‌شود. توصیفات نظیر: فرو بردن و بلعیدن اسب‌ها و مردمان، داشتن زهر زرد رنگ (یسنا، ۱۳۸۷: ج ۱، ۶۳-۶۲) و درشتی دندان‌ها و گوش‌ها. (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۳۰-۲۹).

بار دیگر توصیف اژدها که سام کشته بود در شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار از زبان نیره‌ی پهلوان یعنی رستم بازگو شده است:

همانا شنیدستی آواز سام بند در زمانه چنونیکنام
بکشتش به طوس اندرون اژدها که از چنگ او کس نیابد رها
به دریا سر ماهیان بر فروخت هم اندر هوا پر کرکس بسوخت
همی پیل را در کشیدی به دم دل خرم از یاد او شدم دژم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۳۶۴/۵-۶۵۲)

در میان پیروان فردوسی، اسدی توسی، نخستین تاجدار اقلیم حماسه است که اسطوره‌ گرشاسپ را روایت کرده است. در این منظومه، نخستین کردار پهلوانی گرشاسپ به هنگام چهارده سالگی‌اش، کشتن اژدهاست که با تفصیل زیاد نقل شده است.

هنگامی که ضحاک قصد لشکر کشی به سرزمین هند را داشت، در زابل با اثرت دیدار کرد و از آنجا که وصف دلاوری‌های گرشاسپ را قبلاً شنیده بود و هنر نمایی‌های او را نیز از نزدیک دید، از وی خواست تا برای نابودی اژدهایی که در «شکاوند کوه» سکنی گزیده است و مردمان را می‌آزارد، کمر بر میان بندد.

گرشاسپ با این که فقط چهارده سال داشت بر خلاف میل پدر پذیرفت که این کار را انجام دهد و سوار بر «بورچوگانی» کمان و گرز و سنان به دست گرفت و به سوی حمل سکونت اژدها شتافت. او برای این که زهر آب اژدها بر او کارگر نیفتد:

توصیف گرشاسپ نامه از این اژدها را می‌توان در چند سطر چنین خلاصه کرد: این اژدهای کوه پیکر، هفته‌ای یکبار از دریا بیرون می‌آمد و در نزدیکی دریا در کوهی سنگی خانه داشت. هر چه در پیرامون و آسمان خانه خود می‌یافت، از خشک و تر و جاندار و بی‌جان یا به آتش دم خود خاک‌تر می‌کرد یا به نیروی دم می‌بلعید. رنگ پوست او سیاه یا سنگ رنگ بود. پوست او مانند تن ماهی یا جوشن پیشه‌دار و هر پیشه‌آن به بزرگی گوش فیلی بود و بر چرم زخم ناپذیر او نه آتش کارگر بود و نه تیر؛ پهلوی او پوشان از موی و خار موی سرش تا به زمین می‌رسید و بروت هم داشت؛ هم دارای فیش بود و هم دارای شاخ؛ هشت پا و چشم‌هایی به بزرگی دو آبگیر داشت؛ زبان درازش به بلندی درخت و دوشیک بلندش به دو شاخ گوزن می‌نمود. در چند فرسنگی خانه او نگهبانان روزها دود و شب‌ها آتش می‌کردند تا مردمان را از جای اژدها آگاه سازند.

در دنباله داستان چگونگی کشته شدن اژدها بر اثر زخم گرز گران پهلوان چنین آمده است:

بر اژدها رفت و بفراخت دست	خدا نگی بیوست و بگشاد شست
زدش بر گلو کام و مغزش بدوخت	ز پیکان به زخم آتش اندر فروخت
چو بفراخت سر دیگری زد به خشم	ز خون چشمه بگشادش از هر دو چشم
دمید اژدها همچو ابراز نهیب	چو سیل اندر آمد ز بالا به شیب
به سینه بدرید هامون زهم	سپر در ریبود از دلاور به دم
زدش پهلوان نیزه‌ای بر زفر	سنانش از قضا رفت یک رش به در

دم اژدها شد گسسته به درد
 به کام اندرش نیزه‌ی آهنین
 به گرز گران یاخت مرد دلیر
 بدان سان همی زدش بازو رو هنگ
 سر و مغزش آمیخت با خاک و خون
 همه جوشنش ز آن دم و زهر تیز
 زمانی بیفتاد بی‌هوش و رأی
 برفتند نزد سپهبد سپاه
 به صحرا برون چرمش آکنده گاه
 از آن کازدها کشت و شیری نمود
 به زیر درفش اژدهای سیاه
 مر این داستان را سرانجام کار
 به رود و ره جام برداشتند

برافشانند با موج خون زهر زرد
 بهدندان چو سوهان بیازد به کین
 در آمد خروشنده چون تند شیر
 که از گه به زخمش همی ریخت سنگ
 شد آن جانور کوه جنگی نگون
 بجوشید و بر جای شد ریز ریز
 چو آمد به هُش راست بر شد به جای
 کشیدند پس اژدها را به راه ...
 نهادند تا دید ضحاک شاه ...
 درفشش چنان ساخت کز هر دو بود
 زبرشید زرین و بر سرش ماه ...
 نشستند هر کس در آن روزگار
 به ایوان‌ها نیز بنگاشتند

(همان، ۶۱-۵۹)

مصرع «بر افشانند با موج خون زهر زرد» یادآور این تعبیر اوستا از سروز است که می‌گوید: «... آن زهر آلود زرد رنگ [که] که از او زهر زردوش به بلندی یک نیزه روان بود.» (پور داوود، ۱۳۸۷: ۱/۶۳-۱۶۲) و این یکی از نشانه‌های اصالت روایت اسدی از اسطوره‌ کهن اژدها کشی گرشاسپ است.

نکته تازه‌ای در این روایت است: گرشاسپ پس از آن که اژدها را می‌کشد، به یادگار این دلاوری، نقش درفش خود را اژدهای سیاه بر می‌گزیند و از اینجا درفش اژدها پیکر، نشان خانوادگی فرمان روایان سیستان می‌گردد؛ چنان که در شاهنامه، رستم و فرامرز را همه جا در زیر همین درفش می‌بینم.

از این زمان به بعد است که گرشاسپ بنا بر وعده ضحاک، جهان پهلوان ایران می‌شود.

گر این کار گردد به دست تو راست در ایران جهان پهلوانی تو راست
(اسدی، ۱۳۵۴: ۵۶)

بسیاری از کردارهای پهلوانی گرشاسپ را که در شاهنامه به سام منتقل شده است، در حماسه‌های ملی پس از شاخنامه و گرشاسپ نامه، در وجود سایر پهلوانان خاندان سام می‌توان جست و جو کرد. از جمله بهمن نامه که منظومه‌ی حماسی است که «از نظر زمان سرایش بعد از گرشاسپ نامه قرار می‌گیرد.» (صفا، ۱۳۵۲: ۲۸۹).

در این اثر حماسی، نخستین اژدها کشی به دست آذر برزین، پسر فرامرز صورت می‌گیرد که بنا به درخواست پیری به نام «بوراسبین اژدری به نام «ابر سیاه» را می‌کشد. ویژگی‌های این اژدها، یادآور اژدهای شاخدار اوستا و همزاد حماسی او در شکاوندکوه است که به دست گرشاسپ از پا درآمده بود.

دهانش به مانند غاری فراخ چو الماس بر سر مر او را دو شاخ
دو چشمش به کر دارد و طاس خون سرش همچنان چون گه بیستون
ز سرتا به دم بود صد گز فزون دل شیر را دیدن او زبـون

(ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۵۲۵)

همچنین در بهمن نامه از اژدهای دیگری سخن رفته است که برزیگران دیاری موسوم به «دیر کجین، جامه دریده نزد بهمن می‌آیند و از اژدهایی داد می‌خواهند که همه ساله هنگام دروی محصول می‌آید و دشت را بی‌بها می‌کند. بهمن و جمع کثیری از سپاهیان، چند نوبت بر آن موجود اهریمنی می‌تازند ولی موفق به کسب پیروزی نمی‌شوند، پس از ناکامی‌های متوالی، در تردید شاه بهمن و آذر برزین برای پیشگامی در نبرد با اژدها، برزین یل به شاه می‌گوید: فقط که آراسته به هنرهای شاهی است، سزاوار چنین رزمی است. بهمن که از نبرد با اژدها در هراس است سعی در متقاعد کردن آذر برزین برای رویارویی با اژدها را دارد، اما آذر برزین که ظاهراً با بهمن بر سر صلح است، چون درصدد کین خواهی پدرش فرامرز است، پیشنهاد بهمن را نمی‌پذیرد و در نهایت بهمن به ناچار مهبای نبرد می‌گردد.

روایت مبارزه بهمن و اژدر، بر خلاف سایر گزارش‌های اژدها کشی در حماسه‌های ملی، بسیار موجز و مختصر آمده است. بهمن پس از آن که سنانش به هدف برخورد نمی‌کند از اسب به زمین می‌افتد و طعمه اژدها می‌شود.

ز گفتار او تنگدل گشت شاه
بر افکند بر گستوان بر سیاه
بیوشید تن را به خفتان جنگ
چو نزدیک آن اژدها گشت تنگ
بینداخت زوبین زهر آبگون
سنانش به خاک اندر آمد نگون
نبرد یک دم آن اژدها را نهیب
گسته شدش هر دو پای از رکیب
ز اسب اندر افتاد خاور خدای
فرو بردش آن اژدهای هر دو پای ...
فرو خوردش آن اژدهای دمان
زمانه سر آمد بر او پر زیان

(همان: ۶۰۱-۶۰۰)

دو نکته در گزارش بهمن‌نامه از این ماجرا قابل توجه است: نخست این که روایت مبارزه بهمن و اژدها بر خلاف سایر روایات اژدها کشی در حماسه‌های ملی بسیار موجز و مختصر آمده است و دوم این اینکه همه روایات مربوط به اژدها کشی پهلوانان خاندان سام، از اوستا گرفته تا واپسین حماسه‌ها ملی، به گونه‌ای تنظیم و تدوین شده است که در نهایت همواره به پیروزی این پهلوانان منتهی می‌شود، اما در بهمن‌نامه، تنها جدال بهمن - که از خاندان پهلوانان سیستان نیست - سرانجام به شکست و مرگ او می‌انجامد.

در منظومه سام‌نامه نیز جلوه‌هایی از اژدهاکشی گرشاسپ در کردارهای پهلوانی سام به چشم می‌خورد و ساختار روایی این اژدها کشی و توصیفات شاعرانه به کار رفته در آن به گونه‌ای است که نشان از الگوپذیری این داستان از اژدها کشی گرشاسپ در اوستا و گرشاسپ‌نامه دارد.

جنگ با اژدها در سام‌نامه نیز مانند گرشاسپ‌نامه با تیراندازی آغاز می‌شود ولی پیکان سام از سندان عبور می‌کند، بر تن اژدها کارگز نیست؛ سرانجام سام یل با ضربه گرزش که چنانکه می‌دانیم رزم افزار ویژه سام/ گرشاسپ است، بر سر آن پتیاره می‌کوبد و او را می‌کشد.

بگفت و برانگیخت مرکب زجا
یکی تیر زد بر سرش آن دلیر
خدا نگی که کری ز سندان گذر
دگر باره آن ازدهای بزرگ
بگرید آن دد بر او هر زمان
چو از تیر نومید شد سام گو
چنان کوفت بر سرش آن گرز سخت
عمود دگر زد به مغزش چنان
بمالید رخ پهلوان بر زمین
دلیران بر بر همه جان فشان
که این ازدها / بکشت از عمود

روان شد سوی کشتن ازدها
نشد کارگر تیر آن شیر گیر
نشد بر تن ازدها کارگر
دمان شد سوی پهلوان سترگ
چو رعد بر مارانش بودی فغان
بزد دست بر گرز و برداشت نمو
کز آن بیشه بی‌رنگ شد بر درخت
که در هم شکستش همه استخوان
گرفت آفرین بر جهان آفرین ...
به هم سام یل را بدادی نشان
سرش برتر آمد ز چرخ کبود

(سام‌نامه، ۱۳۸۶: ۷۹-۷۸)

روایت دیگر ازدها کشی سام در نیمه دوم منظومه بازگو شده است که بسیار مفصل و جالب توجه است. ازدهایی که این بار به دست پهلوان کشته می‌شود، «ارقم» نام دارد و دشمن سیمرخ است. آن پتیاره نابکار، بچگان آن شاه مرغان را که پرورششان هزار سال طول می‌کشیده، سه بار ربوده و خورده بود. «در اینجا اسطوره اژدر اوژنی با موتیفی مشهور در داستان‌های عامیانه در آمیخته است.» (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۲۷۱) به راهنمایی سیمرخ، سام ابتدا چشمان ازدها را کور می‌کند و در دو نوبت با او در آویخته، سرانجام باز خم گزر گاو سار می‌کشدش. همچنان که در اوستا، ازدهایی که گرشاسپ می‌کشد، سرور (شاخدار) نامیده شده، در سام‌نامه نیز تصریح شده که ارقم، دیو - اژدری شاخدار بوده است که برخوردار این روایت از برخی بن‌مایه‌های اساطیری را نشان می‌دهد.

دو شاخش به سر چون دو شاخ درخت
دو چشمش دو مشعل فروزان شده
بپیچیده بر یکدیگر سخت سخت
از و مشعل دهر سوزان شده

دهن همچون دوزخ پراز دود و دم دل دوزخ از بیم او پراز غم
زبانش چو ماری به دوزخ نگون که از هول سرکرده باشد برون

(سام نامه، ۱۳۸۶: ۵۵۶)

فرامرز یکی از پرآوازه‌ترین پهلوانان اژدها کش در حماسه‌های ملی ایران است که گزارش اژدها کشی او در فرامرنامه آمده است. «در عهد نظم این داستان یعنی قرن پنجم روایات دیگری در باب فرامرز وجود داشت که بعضی از آنها در برزنامه و جهانگیرنامه و بهمن نامه دیده می‌شود. در شاهنامه نیز از داستان فرامرز جای‌جای سخن رفته و داستان حکومت او در ناحیه سند و قتل او به دست بهمن در آن کتاب آمده است.» (صفا، ۱۳۵۲: ۲۹۶) مطابق روایت فرامرنامه، نوشاد، پادشاه هند، از کیکاووس می‌خواهد که او را در نبرد با پنج دشمن نیرومندش یعنی کناس دیو، کید هندی، گرگ گویا، مارجوشا و کرگدن‌های بیشه خوم سار یاری کند تا همچنان خراج گزار دولت ایران باشد. کیکاووس با شنیدن پیام نوشاد از پهلوانان و دلاوران سپاه می‌خواهد تا یکی از آنها داوطلب انجام این کار شود؛ اما بر خلاف انتظار، کسی جز فرامرز اعلام آمادگی نمی‌کند.

رخ نامداران دگر شد به رنگ شد از خشم گردان، دل شاه‌تنگ
ز کرسی برآمد فرامرز گوی بگفتا منم هندرا پیش رو ...
رخ شاه زان گرد جنگی سرشت چنان شد که گل در بساط بهشت

(فرامرز نامه، ۱۳۸۲: ۶۰)

فرامرز و همراهانش به سرزمین هند سفر می‌کنند و تعدادی از دشمنان نوشاد را از میان بر می‌دارند، سپس به جنگ اژدهایی می‌روند که مارجوشا نام دارد. توصیف این اژدها در فرامرنامه چنین آمده است: قدی به بلندی چهل آرش و شاخی به طول ده‌گز دارد. بدنش همچون بدن ماهی دارای پولک‌های فراوانی همچون سپر است و هیچ جانوری در آن وادی که او هست توان زیستن ندارد.

به هر جا که هست او هویدا شده ازو دود بینی به بالا شده
 به بادِ دم از بیشه شیر آورد به دود از هوا مرغ زیر آورد

(همان، ۹۲)

این ویژگی‌ها، اژدهای اوستا، سرور، دریسنا، پشت‌ها و متون پهلوی را به خاطر می‌آورد. فرامرز و بیژن هر یک درون صندوقی که از قبل آماده شده و روی گردونه قرار گرفته است، جا می‌گیرند. گسته‌م گردونه‌ها را تا نزدیکی اژدها می‌راند و خود با شتاب بر می‌گردد. اژدها صندوق‌ها را می‌بلعد، فرامرز و بیژن در شکم اژدها از صندوق بیرون می‌آیند و با شمشیرهای الماس گون خود، دل و مغز اژدها را از بین می‌برند؛ پس از این که اژدها بر زمین می‌افتد، پهلویش را دریده و بیرون می‌آیند.

وزان پس برفتند نزدیک مار شه و پهلوان هر که بُد نامدار
 به هامون بدیدند کوهی بلند درازی تن تیره‌اش چل کمند
 بلندی تن او دو نیزه فزون روان از تن تیره‌اش جوی خون
 بریدند شاخ‌گران از سرش بکنند دندان جنگ آورش

(همان، ۹۶)

نتیجه

تأمل و بررسی روایات مختلف اژدر کشی در متون پهلوی و حماسه‌های فارسی، جای هیچگونه گمانی باقی نمی‌گذارد که اژدهای روایات زردشتی همان اژدهای روایات کتب دوره‌های بعد است. تنها اختلاف مهم موضوع اسب تاختن و ... خوراک پختن بر پشت اژدهاست که تنها در روایات زردشتی آمده است و در حماسه‌های فارسی سخنی از آن نیست، «گویا دلیل آن چنین بوده که اسب تاختن و خوراک پختن بر پشت اژدها اگرچه از سویی عظمت اژدها را نشان می‌آید ولی از سوی دیگر از ابهت و خطر او می‌کاست و نقیض اوصافی بود که به اژدها نسبت می‌دادند.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳۳۴). به همین دلیل برای شاعران حماسی ارتباط آن‌ها با هم دشوار بود و ترجیح می‌دادند که این بخش از داستان را حذف کنند.

افسانه اژدها کشی گرشاسپ الگویی است که پس از آن، از رویان، افسانه‌های مشابهی برای سایر پهلوانان و شاهان ایران ساخته‌اند. به جز پهلوانان خاندان گرشاسپ، برای سایر پهلوانان نیز این روایت نقل شده؛ مهم‌ترین این افراد اسفندیار است که به عنوان پهلوان دینی در واقع جای گرشاسپ را می‌گیرد و «بسیاری از کرده‌های گرشاسپ به او منتقل شده است.» (همان: ۳۳۷). اسفندیار در خان سوم، اژدهایی را با همان صفات از پای در می‌آورد. گرشاسپ، پدر اسفندیار نیز در روم، اژدهایی را کم و بیش با همان صفات می‌کشد. از میان شاهان، بهرام گور به خواهش شاه هند، اژدهایی را که مردم هند از او به ستوه آمده‌اند را می‌کشد و پس از این دلیری، شاه هند دختر خود، اسپینود را به او می‌دهد. داستان اژدها کشی گرشاسپ را حتی به اسکندر نیز منتقل کرده‌اند. «ایرانیان برای آن که اسکندر را در حلقه شاهان ایرانی بپذیرند، برای اثبات سزاواری یا مشروعیت او به عنوان یک شاه ایرانی، اعمالی از جمله همین اژدها کشی را به همان گونه که به شاهان و پهلوانان خود نسبت می‌دادند، بدو نیز نسبت دادند.» (همان: ۳۴۱)

در واقع گونه‌های مختلف یک روایت به تعبیری وابسته‌های همان روایت‌اند. هر یک از این روایت‌ها گرچه ممکن است به لحاظ تاریخی، هم‌زمان نباشند یا به سخن دیگر متعلق به ادوار گوناگون باشند، با این همه تلفیق و دسته‌بندی این روایت‌ها به اقتضای ویژگی

خاص زمان اسطوره‌ای و نیز با در نظر گرفتن عنصر تأثیر زمان تاریخی بر روایت، بررسی اسطوره را امکان‌پذیر می‌سازد.

ماندگاری بقایای افسانه‌ها ازدها کشی گرشاسپ/ سام در اوستا، متون پهلوی، شاهنامه، گرشاسپ‌نامه، سام‌نامه و ... دوام و پایداری یک سنت حماسی کهن را در طول مدتی بیش از سه هزار سال نشان می‌دهد و این راز شگفت را می‌نمایاند که هرچند این اسطوره که به یاری خرد با قوه‌ی خیال در ضمیر یا نهضت تاریک انسان آفریده شده، با گذشت زمان تغییراتی یافته و یا جابجایی‌ها و دگرگونی‌هایی در آن صورت گرفته، اما هرگز نابود نشده و به عدم نپیوسته است.

فهرست منابع

- ۱- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸)، از اسطوره تا حماسه، تهران: سخن.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد (۱۳۸۹)، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- ۳- اسدی توسی، بونصر علی بن احد (۱۳۱۷)، گرشاسپ‌نامه، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: کتابفروشی بر وخیم.
- ۴- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۸۵)، روان انسانی در حماسه‌های ایرانی، تهران: ترفند.
- ۵- اوستا (۱۳۷۴)، گزارش و پژوهش جلیل دوست خواه، ۲ ج، تهران: مروارید.
- ۶- ایرانشاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰)، بهمن‌نامه، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
- ۷- بهار، مهرداد (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگاه.
- ۸- بیبهقی، محمدبن‌حسین، (۱۳۸۸)، تاریخ بیبهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، ۲ ج، تهران: سخن.
- ۹- پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۷)، فرهنگ ایران باستان، تهران: اساطیر.
- ۱۰- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸)، بندهش، ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- ۱۱- دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹)، بندهش، ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- ۱۲- روایت پهلوی (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۳- فرزند بهمن یسن (۱۳۸۵)، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۴- مهرآبادی، میترا، (۱۳۸۶)، سام‌نامه، تهران: دنیای کتاب.

